ايجاد وحدت اسلامي

به مثابه احياي عقلانيت اسلامي

**احمد سعادت[[1]](#footnote-1)**

چکيده:

عقلانيت اسلامي از ويژگيها، خصايص و ظرفيتي برخوردار مي‌باشد، که اگر آن اوصاف و خصايص در اذهان و رفتار مسلمانان، تقويت و تکامل يابد، بخاطر عموميت و اشتراک آن اوصاف، بدون ترديد جوامع اسلامي نيز به وحدت و تقريب، نزديک مي‌گردد. در اين نوشتار براي اثبات اين مطلب، به شکل فشرده سه نکته مهم و اساسي طرح و به نحو اجمال بسط يافته است. نکته اول: توجه به جايگاه و اهميت تعقل از ديدگاه اسلام، بسط و گستردگي و ژرفاي خاص ميراث غني عقلاني اسلامي و پويايي و شکوفايي فرهنگ و تمدن اسلامي است. نکته دوم: اشاره به فرايند رو به افول نهادن و به مخاطره افتادن حيات پر ارج عقلانيت اسلامي در جهان معاصر و تأکيد بر ضرورت احيا و بازسازي آن است و نکته اخير و اساسي، تبيين و توجيه اينکه عقل اسلامي داراي ويژگيهايي مي‌باشدکه اگر همه مسلمانان به آنها توجه نموده و به تقويت شان اهتمام ورزند و در انديشه و رفتارخویش بکار گيرند، جوامع اسلامي به تقريب و وحدت دست خواهند يافت.

***کليدواژه***: عقل، عقلانيت، اسلام، مسلمانان، وحدت اسلامي، تقريب مذاهب اسلامي، احيا ، بازسازي.

پيشگفتار

اين نوشتار چنانکه از عنوان آن آشکار است، ايجاد و تحقق وحدت اسلامي را تنها از طريق احياي عقلانيت اسلامي ميسور مي‌داند. بر اين اساس، فرضيه تحقيق: «ايجاد وحدت اسلامي از راه احياي عقلانيت اسلامي» است. منظوراز عبارت «عقلانيت اسلامى‏»، پارادايم و الگوي فكري درباره خداوند، جهان و انسان است كه شالوده آن به‏وسيله قرآن و پيامبر(ص) پى‏ريزى شده و سپس به وسيله نسلهاى مسلمان متدين و متفکر، تكميل شده است. بکارگيري اين اصطلاح براي آن است که آن از ميراث و معارف ديگري که ارتباط نزديكى با آن دارد و آن ‏نيز داراى ابعاد نظرى و فكرى است، متمايز گردد. اين ميراث دوم، ميراث نقلى، (transmittedheritage) نام دارد. معرفت نقلى، (transmitted knowledge) با تقليد آموخته مى‏شود، بر خلاف معرفت عقلي که با پيروى از حجيت و استدلال به دست مي‌آيد.1

پارادايم ايجاد وحدت به مثابه عقلانيت اسلامي، يک الگوي فکري است که نگاه فراگيرتر و گامي بسيار بلندتر نسبت به الگوهاي فکري مشابه دارد. تحقق الگوي فکري عقلانيت اسلامي، يعني پيوند عقلي و منطقي همة ابعاد وجودي انسان و ساختار اجتماع در همه زمينه هاي زمان و گستره مکان، با همة ابعاد مذهب حق و آموزة سرة قرآني، نبوي و ولوي، به منظور تأمين جامع هدايت و رشد و کمال و فلاح انساني در ابعاد فردي و اجتماعي با محوريت عقلانيت اسلامي. اين الگو بر وحدت، روح عقلانيت و خردورزي رادر تمام زمينه هاي آن حاکم مي‌سازد و گرايش به عقلانيت، محور و مرکز ثقل آن است.

عقلانيت به مثابه پارادايم متفاوت با رويکرد عقلاني يا عقلگرايي به مثابه روش است. منظور از عقلانيت اسلامي، الگوي فکري بسيار جامع و اعم از عقلگرايي جريان خاص کلامي مثل معتزله و مکاتب مشابه آن است. وسعت گستردة عقلانيت در حوزه دين، هم از لحاظ موضوعي و هم از حيث روشي مي‌باشد. جامعيت آن از لحاظ روشي دربردارنده روشهاي تاريخي، هرمنوتيک، برهاني وقياسي، عرفاني وشهودي، نقلي، علمي و تجربي، معرفت شناسي، تحليلي و... است و از لحاظ موضوعي نيز گستردگي فراگيري دارد که انسان و تمام ابعاد وجودي او، اجتماع در ابعاد فرهنگي، اجتماعي، سياسي، اقتصادي، و همچنين قلمرو زندگي مادي، معنوي، معقول، محسوس، طبيعي، دنيوي و اخروي از جمله مصاديق آن به شمار مي‌رود که دانشور وحدت طلب با الگوي فکري عقلانيت اسلامي در همه اين زمينه‌ها و موضوعات و با بهره گيري از روشهاي متفاوت و متعدد و به منظور تأمين جامع هدايت و کمال و فلاح انساني در ابعاد فردي و اجتماعي مسلمانان، به تأمل و تفکر مي‌پردازد، به حل مسائل آن همت مي‌گمارد و راه حل و راهکار ارائه مي‌نمايد.

قبل از تبيين مدعا و فرضيه تحقيق، تحليل دو نکته و پاسخ به سؤالات مربوط به اين زمينه ضرورت دارد؛ يکي از اين نکات، اهميت و جايگاه عقل در اسلام و قرآن است؛ اينکه عقل در مکتب اسلام از چه جايگاهي برخوردار است و آيا نقش آن در اسلام بگونه اي هست که بتواند به عنوان يک پارادايم و الگوي فکري مطرح گردد و مهم ترين معضل جهان اسلام را حل و فصل نمايد؟ نکته بعدي اين است: بر فرض این که عقل از جايگاه برجسته و اهميت شايسته ای برخوردار بوده است، هم اکنون واقعا به زوال گراييده و دچار افول موقعيت شده است و امروز از چنان جايگاه و ارزش فوق العاده در ميان مسلمانان برخوردار نيست؛ لذا برگشت به آن جايگاه پيشين نياز به احياء عقلانيت اسلامي دارد که اتحاد، شکوفايي و تعالي اسلام را به دنبال خواهد داشت.

بدين ترتيب اولا اهميت و جايگاه عقل در اسلام را مورد بررسي اجمالي قرار مي‌دهيم، سپس روند زوال و افول موقعيت عقل در اسلام و ضرورت احياي آن را بيان خواهيم داشت و در نهايت، نقش عقلانيت اسلامي در وحدت مسلمان مورد کنکاش و بحث قرار خواهد گرفت.

جايگاه و اهميت عقل در قرآن و سنت

همه محققان و کسانيکه اندک آشنايي با قرآن کريم دارند، به درستي به اين مسأله واقفند که عقل، از ديدگاه اسلام و قرآن کريم، جايگاه برجسته و اهميت فوق العاده ای دارد. قرآن كريم با عبارات مختلفي از تعقل و تفکر تجليل كرده و مؤمنان را به تفكر و تعقل در موضوعات گوناگون تشويق نموده است. براي مؤمنان قرآن پژوه ،اين مسأله آشکار و بي نياز از برهان و دليل است ،اما براي تنبّه و تذکار، مواردي را نام مي‌بريم که ارزش و اهميت عقل در اسلام و قرآن را بيان مي‌کند و از جايگاه برجسته و فوق العاده تعقل و تفکر در ادبيات ديني پرده بر مي‌دارد. نمونه هاي زير نشانه هائي از اين جايگاه بلند عقل در اسلام است:

1- تعقل زيربناي اصول دين

بر اساس برداشت تمام فرق اسلامي، تعقل زيربناي تمامي عقايد ديني و احكام شرعي، يعني اصول دين است. طبق معارف قرآني و نبوي، يک فرد مسلمان، اصول دين خويش يعني: توحيد، نبوت و معاد را نمي تواند با تقليد بپذيرد و اين امور را بايد عقلا و با استدلال قبول کند. مؤمن واقعي کسي است که اساس تفكر ديني و بنيان هاي اعتقاد قلبي خود را با عقل استوار و محكم ساخته باشد.

«آلوسي» ذيل آيه شريفه: «**وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ**»2 ديدگاه خویش را اينگونه بيان مي‌کند: «و في الآية دليل على المنع من التقليد لمن قدر على النظر».3

بيضاوي نيز در تفسير انوارالتنزيل مي‌نويسد: «و هو دليل على المنع من التقليد لمن قدر على النظر و الاجتهاد»4 اين آيه شريفه، در عقايد و در مواردي که انسان امکان و قدرت شناخت عقلي را داشته باشد، تعقل او در این باب، دليل بر منع تقليد است. بر اين اساس، زيربناي اصول دين و عقائد، تعقل و تفکر است و انسان بايستي طبق استدلال و نظر و اجتهاد، اصول دين را اثبات و باور نمايد. شأن نزول اين آيه شريفه، چنانکه مفسرين نوشته اند، در باب دعوت به اسلام و پذيرش اصول آن است. «أنها نزلت في طائفة من اليهود دعاهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم إلى الإسلام، فقالوا: بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا، فأنزل اللّه هذه الآية»5 پس در اصول دين و پذيرش اصل اسلام نمي توان تقليد نمود؛ بلکه اين باور اعتقادي و اساسي، بايد مبتني بر تعقل و استدلال باشد.

اساسا خداوند متعال معرفت و شناخت خويش را مبتني بر تعقل و تفکر نموده است. در حديث شريفي أبوالحسن موسى بن جعفر عليهما السلام مي‌فرمايند: «يا هشام قد جعل الله ذلك دليلا على معرفته بأن لهم مدبرا، فقال : وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره ، إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون»6 يعني قوم عقلا هستند که با تفکر و تعقل در امور شب و روز، خورشيد و ماه و ستارگان و تغيير و تحولات آنها و نظم و انضباط دقيق شان به پروردگار و ناظم متعال پي مي‌برند. به عبارتي، طبق اين آيه شريفه و آيات مشابه ديگر، معرفت الهي مبتني بر تفکر و تعقل است و عقل، دليل معرفت خداي متعال به شمار مي‌رود.

در برابر تعقل و تصديق محققانه، يعقيده دیگری مبتنی برتقليد و پذيرش عاميانه عقيده است. طبق ديدگاه اغلب علما و دانشمندان اسلامي، اصول دين از راه استدلال و تعقل به دست مي‌آيند و انسان متدين فقط در امور فرعي دين مي‌تواند از صاحب نظر و مجتهدين تقليد نمايند.

علامه محمدجواد مغنيه در يک بحث مبسوط تقليد را به شش نوع تقسيم مي‌نمايد. به نظر وي آنچه اکثر علماي شيعه و اهل سنت بر قبح و منع آن تأکيد و تصريح کرده اند، تقليد در اصول دين و عقائد است. وي قول مشهور علماي شيعه و اهل سنت را در تفسير شريف «الکاشف» اينگونه تقرير مي‌کند: «تقليد در اصول دين و عقيده، مانند: تقليد در شناخت خداي متعال، صفات وي، نبوت حضرت محمد(ص) و عصمت او ونیز بعث و نشر را اکثر از علماي اهل سنت و شيعه منع کرده اند و غالب آنان قائل به عدم جواز آن شده اند؛ زيرا تقليد، پذيرفتن يک شيء بدون دليل است و اين يعني جهل به آن. بر اين اساس کسي که وجود خداوند را تماما با تقليد قبول دارد، گويا مثل کسي است که از اساس، وجود خداي متعال را قبول ندارد... البته آنان تقليد در فروع و مسائل عمليه را مي‌پذيرند؛ زيرا مطلوب در فروع، محض عمل بر مقتضاي قول مجتهد است و اين امر بذاته امکان پذير است؛ اما در اصول عقائد، مطلوب علم و اعتقاد است؛ و علم با تقليد جمع نمي شود، چون جهل محض است ، اما اعتقاد خارج از اختيار و اراده مي‌باشد، لذا تکليف به آن تعلق نمي گيرد.»7

البته ايشان با اين اطلاق قول مشهور از علماي اهل سنت و شيعه را نمي پذيرد و خود ديدگاهي را که به «محققان اهل سنت و شيعه» نسبت مي‌دهد، مورد تأييد قرار داده و آن را تقويت مي‌کند. طبق اين ديدگاه محققانه تقليد ساذج و ساده که خالي از تصديق جازم و در امور باطل و ضلال باشد، باطل است؛ اما تقليدي که همراه تصديق جازم مطابق با واقع باشد، صحيح مي‌باشد و اين نوع تقليد در اصول دين و عقائد نيز جايز است؛ زيرا اصول عقائد ايمان صحيح مطابق با واقع است و لذا پيامبر اسلام(ص) ايمان و اعتقاد کسي را که به او ايمان آورده و نفس او به صدق آن حضرت و نبوت وي اطمئنان دارد، مي‌پذيرد، بدون اينکه فرد مذکور در آن امور اجتهاد نموده و تفکر و تعقل خويش را بکار برده باشد.8

شهيد مطهري(ره) در همین مورد، با مقايسه نقش عقل در اعتقاد مسيحي و اسلامي مي‌نويسد:

«اصول ايمان مسيحيت، منطقه اي ممنوع براي ورود عقل است و وظيفه يك مومن مسيحي حفظ اين منطقه از هجوم قواي عقلي و فكري است؛ ولي اصول ايمان در اسلام منطقه اي است كه در قرق عقل است و غير از عقل هيچ قدرت ديگري حق مداخله در اين منطقه را ندارد.»

2- تشويق به تفكر و تعقل

در متون ديني و اصلي اسلام، هم در قرآن کريم و هم روايات منقوله از رسول اکرم(ص)، تشويق به تفکر و دعوت به تعقل در رأس مطالب قرآني و نبوي قرار دارد و اين مطلب، از چنان وضوح و تمايزي برخوردار است که در آن نياز به ادله و برهان و شمارش موارد نيست. قرآن کريم در همه مسائل خصوصا زنده شدن مردگان9، حيات دنيوي10، کم ارزشي متاع دنيا و ارجمندي آنچه نزد خداست و بهتر بودن آخرت11، تاريخ12، خداوند متعال13، خلقت14، زندگي بخشي و ميراندن15، گردش شب و روز16 و غيره، انسان‌ها را به تفکر و تعقل فرا مي‌خواند. در روايات ماثوره نيز تفكر و تعقل در اين گونه امور جايگاهي ارجمندي را به خود اختصاص داده و تأمل در آنها نوعي عبادت محسوب شده است كه باعث قرب به خدا و موجب كمال انسان مي گردد.

در متون ديني اسلامي، افرادي که به تفکر و تعقل مي‌پردازند، به نعمتهاي لذت بخش الهي ترغيب و تشويق مي‌شوند؛ اما جهلا و کساني که از عقل و فکر شان بهره نمي برند، از عذاب و عقاب الهي تخويف مي یابند. موسى بن جعفر (عليهما السلام) در اين زمينه با بهره گيري از آيات الهي مي‌فرمايند: «...يا هشام ثم وعظ أهل العقل ورغبهم في الآخرة فقال : وما الحياة الدنيا إلا لعب ولهو وللدار الآخرة خير للذين يتقون أفلا تعقلون يا هشام ثم خوف الذين لا يعقلون عقابه فقال تعالى : ثم دمرنا الآخرين وإنكم لتمرون عليهم مصبحين وبالليل أفلا تعقلون وقال: إنا منزلون على أهل هذه القرية رجزا من السماء بما كانوا يفسقون ولقد تركنا منها آية بينة لقوم يعقلون».17 در اين حديث شريف چنانکه روشن است، امام(ع) با استفاده از آيات الهي نشان مي‌دهد که خداي متعال چگونه اهل تعقل و تفکر را به زندگي جاويد و اخروي ترغيب نموده و اميدوار مي‌سازد، ولي اهل غفلت و کساني را که از عقل و فکر شان بهره نمي برند و به عقاب و عذاب الهي به ديده عبرت نمي نگرند، هراسناک مي‌سازد. اين آيات الهي و احاديث شريف، تعقل و تفکر در امور زندگي و اخروي را ترغيب و تشويق مي‌نمايند. از اين رو، در فرهنگ قرآن و احاديث رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سخنان اهل بيت عليهم السّلام، واژه هايى که مردم را به تعقّل و انديشه دعوت مى کنند؛ مانند تفکّر، تذکّر، تدّبر، تعقّل، تعلّم، تفقّه، ذکر، لُبّ ونُهى، بيش از هر چيز ديگر، مورد توجه و تأکيد است.

3- بشارت و مدح عقلا و ذمّ جهلا

در آيات الهي و روايات نبوي و ولوي عقلا مدح وبدانان بشارت داده شده است؛ اما جهلا که در برابر گروه عقلا هستند، مورد ذم و سرزنش قرار گرفته اند. محمد بن يعقوب در کتاب شريف «الکافي» از موسى بن جعفر (عليهما السلام) روايت کرده است که آن حضرت در مدح تعقل و ذم عدم تعقل، با استناد به قرآن کريم، فرموده اند: «يا هشام، إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم في كتابه، فقال: فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ... و ذم الذين لا يعقلون، فقال: **وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ و قال: وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ**»18 خداوند متعال در قرآن کريم اهل عقل و فهم را مدح و تحسين کرده و بشارت داده است؛ اما کساني را که از عقل و فهم خويش بهره نمي برند و تعقل نمي کنند، سرزنش و ذم نموده است.

4- عقل بهترين بخش وجودي انسان

انسان مرکب از اجزا و بخش هاي متفاوتی است، مانند جسم و روح ؛ جسم هم به نوبه خود تقسيم مي‌شود به گوشت و خون و استخوان و غيره ؛ هم چنين روح انساني تقسيم مي‌گردد به: نفس و قلب و عقل و غيره . طبق روايات، عقل انساني بهترين و افضل ترين بخش وجودي او محسوب مي‌گردد.

در حديثي از رسول الله صلى الله عليه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «ما قسم الله للعباد شيئا أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل...»19 خداوند متعال چيزي بهتر و افضل از عقل در بين بندگان خويش تقسيم ننموده است، پس خوابيدن عاقل از شب بيداري جاهل افضل است.

5- عقل ملاک تکليف

از ديدگاه اسلام، محور و ملاک تکليف عقل است، عقل از شروط عامه تکليف محسوب مي‌گردد، عقل معيار مجازات و ملاک پاداش‌ها است.

«عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب، أما إني إياك آمر، وإياك أنهى وإياك أعاقب وإياك أثيب».20 هنگامي که خداي متعال عقل را آفريد وي را به نطق واداشت و امر و نهي نمود، عقل همه را اطاعت نمود، خداي تعالي سوگند ياد کرد که موجودي محبوب تر از عقل نيافريده است و تنها عقل را امر و نهي کرده و فقط او را ثواب و عقاب خواهد داد.

بنابراين، ملاک تکليف يعني امر و نهي و معيار پاداش و مجازات، عقل است. خطابات ديني براي عقلاست و تنها عقلا هستند که تکاليف الهي را مي‌توانند انجام دهند. موسي بن جعفر عليهما السلام در اين زمينه مي‌فرمايند: «و ما أدى العبد فرائض الله حتى عقل عنه ، ولا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل...»21: بندة فرائض الهي را مي‌تواند انجام دهد که عاقل به آن باشد و فضل عبادت جميع عبادت کنندگان اگر خالي از تعقل و فهم باشند، برابر با عبادت يک فرد عاقل نمي باشد. يعني همانطور که ملاک و معيار تحقق تکليف، عقل است، ملاک انجام آن نيز عقل است و تنها عاقل است که خداي متعال را کما هو حقه مي‌تواند عبادت کند. چنانکه امام أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام از حضرت أمير المؤمنين عليه السلام نقل مي‌فرمايند که همواره مي‌فرمودند: «ما عبد الله بشئ أفضل من العقل»22: فقط با عقل مي‌توان خداي متعال را با نيکوترين وجه عبادت نمود. لذا عقل در اسلام ملاک تکليف و نيز معيار اطاعت و عبادت درست به شمار مي‌رود.

براين اساس مي‌توان گفت که تعقل و تفکر و معاني مشابه آنها در قرآن کريم و ديگر متون ديني از اهميت و جايگاهي فوق العاده بر خوردار است. به صورت کلي تنها در قرآن کريم، مشتقات عقل 49 بار23، فقه 20 بار، فکر 18 بار، ذکر 274 بار، تدّبر 4 بار و لُبّ 16 بار آمده است. از اينرو در نظر اسلام، عقل، از مکانت و شرافت خاصي بهره مند است. تنها راه تکامل مادّى و معنوى انسان و سازندگى دنيا و آخرت وي و رسيدن به جامعه مطلوب و مقصد اعلاى انسانيت، درست فکر کردن و تعقل نمودن است؛ همه گرفتارى ها، فلاکت و نگون بختي انسان و مسلمان، نتيجه به کار نگرفتن انديشه، عدم تفکر و جهل است.

زوال تفکر عقلي و ضرورت احياي آن

دومين نکته اي که بايستي در اين تحقيق مورد بحث قرار بگيرد و روشن شود، زوال تفکر و عقلانيت اسلامي و ضرورت احياي آن است. هر علم و انديشه ای، همانطور که در حال رشد و کمال است، مي‌تواند در حال زوال و نابودي نيز قرار بگيرد. با توجه به تاريخ اسلام، ميراث و معارف گرانبهاي عقلي و عقلانيت اسلامي به تدريج رو به زوال گراييده و امروزه بر اثر نفوذ و گسترش و تسلط علوم نقلي از تفکر عقلي جز در موارد استثنا نمي توان اثري يافت.24 البته به طور كلى، علوم نقلى بهتر از علوم عقلى حفظ شده است و علوم عقلي بيشتر در معرض تهديد و زوال بوده است. براي اين ادعا ادله مختلفي مي‌توان ارائه کرد، از جمله:

دور بودن علوم عقلي از تجربيات روزمره اي که مردم با آن سر و کار دارند؛ لذا اين علوم به تأمل و تعمق زيادي نياز دارند و هرکسي توانايي، استعداد و يا وقت تفکر کردن و تأمل نمودن را ندارد.

علوم نقلي مثل قرآن و حديث در آموزش سطح پائين که حيات آن را تضمين نمايد، نياز به مربي فوق العاده و کارکشته ندارد و يک مادر نيز مي‌تواند براي فرزندش مربي قرآني و حديثی باشد ؛ هم چنين در فراگيري نيز محتاج استعداد و ذهن قوي نيست؛ اما علوم عقلي را هيچ كس نمى‏تواند بدون استعداد فطرى و تعليم و تربيت توسط استاد فرهيخته فرا بگيرد، مثلا ًرياضى، منطق (و يا هر علم عقلى ديگرى) را هر کسي نمي تواند بدون استعداد فطري و بدون سالها تحصيل و شاگردي در برابر استاد برجسته رياضي و يا استاد فرهيخته منطق، بفهمد و راه به جايى ‏برد. چه رسد به الهيات كه با عميق‏ترين مسائل عالم واقع كه دورترين فاصله را از تجربيات روزمره دارند، سروكار دارد.

علوم و انديشه عقلي به دليل ترويج و اشاعه روحيه آزاد انديشي، در برابر زورمداران و حاکمان مستبد و خودکامه، يک خطر جدي و اساسي قلمداد مي‌گرديد؛ لذا غالب فرمانروايان چنين تفکري را نمي توانستند برتابند، لذا به قلع و قمع آن همت مي‌گماشتند و براي به حاشيه راندن آنها تلاش مي‌نمودند؛ اما انديشه هاي رقيب که اکثرا در مقابل حاکمان سر تعظيم و تسليم فرو مي‌آوردند و گاهي تبديل به ابزاري در جهت تحقق اهداف آنها مي‌شدند و سلب اختيار انسان و اطاعت بي چون و چرا در برابر فرمانروايان را تعليم مي‌دادند، از اينرو همواره مورد اهتمام و توجه حاکمان بوده و آنها به ترويج و تبليغ چنين انديشه هايي تمام تلاش شان را به خرج مي‌دادند. بدينسان علوم عقلي که در برابر خواسته‌ها و منافع حاکمان قرار مي‌گرفت، با مخالفت و مبارزه سرسختانه آنان روبرو مي‌گرديد، دانشمندان علوم عقلي از مجامع و مراکز علمي رانده مي‌شدند و در نتيجه اين انديشه کم کم رو به زوال و افول مي‌گراييد. شواهد تاريخي مؤيد اين ادعا است.

اما به نظر مي‌رسد ضرورت احياي عقلانيت اسلامي ، بديهي و بي نياز از استدلال است. وظيفه من در اين بخش فقط توجه دادن و معطوف نمودن نظر مخاطب فرهيخته به ضرورت و اهميت تعقل در اسلام است. وقتي تعقل در اسلام از چنان جايگاه رفيع وبرجسته برخوردار است، اين ضرورت و اهميت اختصاص به زمان و مکان خاصي ندارد، ناگزير آن عقلانيت گستردة قرون اوليه اسلامي و زمان نخستين يعني عصر رسالت و پيام اصلي و اساسي متون ديني، بايد احيا و بازسازي گردد. «تاكيد بر اين نكته، مهم است كه هيچ دينى بدون سنت عقلى زنده، قادر به ادامه حيات نيست، تا چه رسد به اين كه بتواند شكوفا گردد.»25 اگر بخواهم براي اثبات اين مطلب روشن، استدلال کنم، نخست بايد پرسيد که: «چرا مسلمانان بايد فكر كنند؟». پاسخ اصلى اين است كه آنان بايد فكر كنند، زيرا ناگزير از فكر كردن هستند؛ چراكه موجودات متفكرى هستند. خداوند هنگام خلقت، به آنها عقل و توان فكرى عطا كرد و از آن بالاتر، به آنان دستور داد كه فكر كنند و توان فكرى خود را در فهم آيات بى‏شمار قرآنى به كار گيرند. از اينرو وظيفه اخلاقى و دينى همه مسلمانان اين است كه از عقل‏خدادادي شان بدرستى بهره بگيرند و در مسائل مختلف خداشناسي، انسان شناسي و جهان شناسي از آن استفاده کنند. البته ترديدي نيست که خداي متعال از همه مسلمانان نخواسته است که وارد آن نوع تحقيقات و تفكرات پيشرفته شوند كه در سنت عقلى اسلامي به وقوع پيوسته است؛ زيرا ناگفته پيداست كه هركسى ‏توان و استعداد چنين كارى را ندارد و خداوند نيز تکليف «بما لايطاق» و خارج از وسع انساني نمي کند: «**لايكلف الله نفسا الا وسعها**»26؛ اما واجب است هرکسي در حد ظرفيت ذهني و عقلي خويش به تأمل و تفکر و تعقل بپردازند. وقتى ظرفيت تفكر در انسان وجود دارد،27 خداوند به او تكليف كرده كه در مسائل مختلف درست فكر كند.28 بدينسان انسان با تفکر و تعقل از اين فيض الهي و ظرفيت وجودي خويش سپاسگزار باشد و از اوامر خداي متعال اطاعت نمايد.

وقتي خداي متعال به انسان عقل عنايت فرموده و او را به تعقل فرا خوانده و به تدبر و تفکر مکلف نموده است و تکليف را به وسع و طاقت بشري محدود کرده است، وظايفي هر کسي به ميزان اطلاعات و دانش او معين مي‌شود. عامه مردم از تفکر در هستي و واردن شدن در مباحث عميق الهيات به شکل تخصصي و مرسوم در ميراث عقلي اسلامي معاف هستند، ولي از تفکر و تعقل به صورت مطلق رها نمي باشند؛ اما علما و متفکرين جهان اسلام وظايف سنگين و سختي را به دوش متحمل مي‌شوند. آنان بايد از جزم گرايي، تقليد و پيروي از سخنان ديگران به شدت بپرهيزند و در مورد خداي متعال، جهان و انسان با تأمل و تعقل و درست فکر کردن، يعني با اجتهاد عقلى خود به نتيجه برسند و باورهاي اعتقادي خويش را با استدلال شکل ببخشند؛ جز اين کار خيانت ‏به فطرت خدادادى انسان و عصيان در مقابل اوامر صريح الهى است.

تا اينجا ضرورت تفکر و تعقل اثبات شد و احيانا اگر کسي تعقل و اجتهاد را ضروري نمي دانست و تقليد را اصل مي‌پنداشت، براي او روشن گرديد که خواسته الهي اين نيست و انسان بايد در حد توان و ظرفيت ادراکي خويش، باورهاي خود را با دليل، مستحکم سازد؛ اما ممکن است براي مخاطب فهيم اين سؤال ايجاد گردد که چه نيازي به احياي عقلانيت اسلامي به عنوان يک الگوي فکري است؟ يک فرد مسلمان و متدين بدون اينکه معتقد به يک الگوي فکري عقلاني باشد، در مسائل مختلف خدا، انسان و هستي به تأمل مي‌پردازد و وظايف الهي خويش را محقق مي‌سازد؛ پس چه ضرورتي براي احيا و بازسازي عقلانيت اسلامي به عنوان يک الگوي فکري مي‌باشد؟. مطلب تا اين نقطه روشن گرديد که شخص مسلمان به عنوان يک موجود متفکر که خداي متعال نعمت عقل را به وي اعطا فرموده و وي را مکلف به تعقل نموده است، چاره‏اى جز تفكر و تامل ندارد، ادامه مطلب را با اين سؤال پي مي‌گيريم که اين انسان «چگونه تفکر و تعقل کند؟» هر تفکر و تعقلي مطلوب خداي متعال است؟ يا تفکر صواب و ناصواب و تعقل درست و نادرست هم وجود دارد؟ به عبارتي ديگر «درست فكر كردن‏» به چه معناست؟ پاسخ درست اين سؤالات درواقع ضرورت احياي عقلانيت اسلامي را روشن مي‌سازد. براي اين دسته پرسش‌ها دو نوع پاسخ مي‌توان ارائه داد. پاسخ نوع اول صوري و منطقي است. منطق راه درست فکر کردن از لحاظ صوري را به ما مي‌شناساند. پاسخ نوع دوم به عهده ايدئولوژيها و مکاتب فکري است. الگوهاي فکري محتواي انديشه و مواد آن را سامان مي‌بخشند. عقلانيت اسلامي به عنوان يک پارادايم و الگوي فکري در اين بخش قرار مي‌گيرد و محتواي انديشه فرد متفکر مسلمان را شکل و سامان مي‌دهد. بنابراين، عقلانيت اسلامي و يادگيرى شيوه درست تفكر بايد بخش مهمى از فعاليتهاى مسلمانان را تشكيل دهد.

از نظر اسلام برخي از محتوا، مواد و شيوه هاي تفکر ناروا و مذموم هستند و انسان را از اهداف متعالي و تکامل بخش وي دور مي‌سازند؛ اما برخى از شيوه‏هاى تفكر درست و مورد تحسين قرار گرفته اند، که چنين الگوهاي فکري در واقع مطابق اهداف قرآن و سنت هستند. تبيين اينکه اهداف کلان قرآن و سنت چيست و مسلمانان چگونه آن اهداف را در تفکر و تعقل خويش محقق سازند، از عهده اين نوشتار خارج است و پاسخ آن در ميراث غني عقلاني اسلامي به وضوح و گستردگي و ژرفاي خاصي بسط يافته است. تاريخ عقلانيت اسلامى به شكلهاى متفاوتى كه مسلمانان در طول زمان در جد و جهد براى تفكر درست و مناسب اتخاذ كرده‏اند، تجسم پيدا كرده است. اين سنت تعقلى، در گذشته بسيار پرتوان، زنده و پويا بوده است؛ اما امروز از فربهي آن به ميزان زيادي کاسته شده، پويايي آن رو به افول نهاده و اساسا حياتش به مخاطره افتاده است. بر اين اساس مسلمانان اگر مي‌خواهند به دوران شکوفايي و عصر طلايي خويش بازگردند و پويايي و تحرک را دوباره تجربه نمايند، ناگزير بايد بار ديگر به حيات تعقلي خويش بازگشته و عقلانيت اسلامي را احيا و بازسازي نمايند.

پس از روشن شدن جايگاه و اهميت تعقل از ديدگاه اسلام، افول آن در عصر حاضر و ضرورت احيا و بازسازي عقلانيت اسلامي، هم اکنون بايد تأمل کنيم که احياي عقلانيت اسلامي در وحدت مسلمين چه نقشي مي‌تواند ايفا نمايد؟

نقش عقلانيت اسلامي در وحدت مسلمانان

عقلانيت اسلامي از مؤلفه‌ها و ظرفيتي برخوردار است که بدون ترديد، تحقق آنها در علم و عمل (ذهن و رفتار) مسلمانان، در ايجاد وحدت جوامع اسلامي مؤثر خواهد بود. البته ويژگيهايي که در اين نوشتار براي عقل اسلامي شماريده مي‌شود، برخي از ويژگيهاي آن محسوب مي‌شون، اگر چه به هيچ روي ادعاي استقراي کامل آنها رانداريم.

روشنگرى و هدايتگرى: از مهم ترين ويژگيهاي «عقل» در قرآن كريم جنبه هدايتگري و روشنگري آن است. زيرا طبق کتاب الهي انسانها با تعقل، حق را تشخيص داده و راه درست را مي‌يابند، اگر به چنين تشخيص علمي، التزام عملي نيز پيدا کنند، نجات يافته و هدايت خواهند شد، و چنانچه از تعقل دست بردارند و به تقليد بپردازند، هدايت نخواهند يافت: «**... اَوَلو كانَ آباؤهم لا يَعقلون شَيئاً و لا يَهتدونَ**»29 و با نقل و عقل است که بشر از عذاب دردناک الهي رهايي خواهد يافت. «**وَقالوا لَو كُنّا نسمُع اَو نعقلُ ما كُنّا في اَصحابِ السَّعير**»30 به اين ويژگي در روايات نيز اشاره شده است. «العقل ما عُبدِ به الرَّحمنُ و اكتسب بِه الجَنانُ».31 يعني عقل جنبه هدايتگري دارد و انسان را به سمت خداي متعال، قرب او، انجام اعمال صالح و کمال انساني سوق مي‌دهد. صدرالمتألهين در تفسير اين حديث شريف مي‌گويد: پس اين دو عقل، دو جزء نفس آدمى هستند، يكى جزئى انفعالى و علمى كه از مبادى عاليه به وسيله علوم و معارفى كه غايت آنها خودشان هستند، منفعل مى‏شوند (ايمان به خدا و روز قيامت)؛ و دومى، جزئى فعلى و عملى كه به سبب آرا و علومى كه غايت آنها عمل به مقتضاى آنها مى‏باشد، يعنى انجام طاعات و پرهيز از معاصى و تخلّق به اخلاق حسنه و رهايى از اخلاق ناپسند، در طبقات زيرين اثر مى‏كند و اين، همان «دين» و «شريعت» است، پس هنگامى كه اين دو هدف حاصل شوند، تقرب به خدا و بريدن از غير او حاصل خواهد شد.32

پس عقل اسلامي، عقلي است که انسان را به سمت خداي متعال جهت داده، به معرفت، ستايش و کرنش در برابر او مي‌کشاند واز معاصي رهانيده و به انجام طاعات وادار مي‌سازد؛ يعني عقل، روشني بخش در مسائل معرفتي، و هدايتگر در امور عملي است. علّامه طباطبائى نيز عقل را براساس ديدگاه قرآن، اينگونه تعريف مى كنند: انسان در دينش از آن بهره مند مى شود و هدايتگر انسان به سوى اعمال صالح و حقايق معارف است و اگر در اين مسير نباشد، ديگر از ديدگاه قرآن، «عقل» ناميده نمى شود، اگرچه در خير و شرهاى دنيوى صرف، كارايى داشته باشد.33

بخشى از حديث دوازدهم را نيز مي‌توان مشير به همين ويژگي از عقل گرفت. در اين بخش حضرت موسى بن جعفر(ع) مى‏فرمايد: «يا هشام انّ للّه على الناس حُجّتين: حجّة ظاهرة و حجّة باطنة، فأمّا الظاهرة فالرُسُل و الأنبيأ و الائمّة(ع) و أمّا الباطنة فالعقول»34: اى هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشكار و حجت پنهان. حجت آشكار، رسولان و پيغمبران و امامان اند و حجت پنهان، عقل مردم است». همانطور که انبياء الهي هدايت يافتگاني هستند،35 که براي تعليم و تزکيه و به صورت کلي هدايت مردم فرستاده شده اند.36 عقل انساني نيز حجت باطني الهي و براي هدايت انسان به وي عنايت شده است. براين اساس، عقل اسلامي، داراي ويژگي هدايتگري است.

جامعه تفرقه زده، جامعه بيمار گونه است. همانطور که يک بيمار نياز به مداوا و درمان دارد، جامعه تفرقه زده و بيمارگونه نيز محتاج درمان است. تفرقه در واقع راه انحرافي از صراط مستقيم وحدت، هم مَنِشي و هم کُنِشي محسوب مي‌گردد؛ بنابراين درمان جامعه متفرق و صراط هاي متفاوت، هدايت آنها به سمت راه راست «صراط مستقيم»37 و خارج کردن از ظلمات بسوي نور است.38 چنانکه خداي متعال در سوره مبارکه آل عمران هدايت به راه راست«صراط مستقيم» را اعتصام به خداي متعال مي‌داند. «**وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ**»39 و هر كس به خدا تمسّك جويد، به راهى راست، هدايت شده است.40 علامه، منظور از هدايت به راه راست را اينگونه تفسير مي‌فرمايد: « و مراد از هدايت به سوى صراط مستقيم ، راه يافتن به ايمانى ثابت است؛ چنين ايمانى، صراطى است كه نه اختلاف مى‏پذيرد و نه تخلف؛ صراطى است كه سالكان خود را در وسط خود جمع مى‏كند و نمى‏گذارد از راه، منحرف شده و گمراه كردند.»41 طبق بيان قرآني اختلاف در دين و امور و مسائل مذهبي، انحراف از «صراط مستقيم» محسوب مي‌شود و تمسک به خداي متعال و راه يافتن به ايمان ثابت که تخلف ناپذير باشد، هدايت به راه راست است. بنابراين، معيار و محور وحدت و تقريب مذاهب اسلامي، خداي متعال و دين مقدس اسلام است که رسول خدا و کتاب مقدس قرآن نشانه هاي آشکار و معيار روشن اتحاد بين جامعه اسلامي هستند. طبرسي در تفسير شريف مجمع البيان ذيل آيه فوق از «قتاده» نقل مي‌کند که مي گويد: «در اين آيه، دو نشانه روشن الهى است يكى كتاب خدا دوم پيغمبر الهى؛ اما رسول اللَّه كه از بين ما رفت، ولى كتاب خدا را ايزد متعال براى رحمتى كه ببندگان دارد باقى نگهداشته كه در او حلال و حرام و طاعت و معصيت بيان شده است.»42 البته با اينکه رسول خدا(ص) امروزه به نحو فيزيکي بين مسلمانان نيست، اما سنت و احاديث شريف نبوي همچون آيات الهي در بين آنهاست و مي‌تواند چون کتاب الهي محور و معيار وحدت جوامع اسلامي به شمار آيد و آنها را از اختلاف و انحراف رهايي بخشيده و به «صراط مستقيم» هدايت نمايد.

بسياري از علماي اسلامي و مصلحان اجتماعي، در طول تاريخ به اين مهم راه يافته اند، چنانکه گفته شده است، عمود و ستون طرح هاي نظري و گفتارهاي سيدجمال الدين، به عنوان يکي از پيشگامان نهضت روشنگري و منادي وحدت جوامع اسلامي، اين بود: «هر مسلماني بيمار است و درمانش در قرآن است.»43 لذا اغلب متفکران، مصلحان و دانشوران اسلامي بازگشت به قرآن و احياي معارف ناب اسلامي و قرآني را يکي از مهم ترين راهکارهاي وحدت و پيشرفت جوامع اسلامي شمرده اند. سيدجمال الدين در اين زمينه مي‌نويسد: «من نمى گويم كه به همه كشورهاى اسلامى يك نفر حكومت كند، زيرا اين كار بسيار مشكل است، ولى اميّدوارم كه حاكم و سلطان همه ملتهّاى مسلمان، تنها قرآن باشد وعامل وحدت ويگانگى آنها دين آنها. با اين وحدت، هر پادشاهى مى‌‌تواند در كشورش براى حفظ حقوق ديگر كشورهاى اسلامى كوشش كند؛ زيرا حيات او به حيات آن ديگرى، و بقايش به بقاى ديگر ملّت مسلمان بسته است».44 اين راهکار به نظر سيّد دست يافتني و امكان پذير بود، وي در مقاله (اتحاد ايران وافغان) وضعيت امارتهاى آلمان را مثال مى‌‌زند كه پس از تفرقه وتشتت، متحّد شدند و از آن وضعيت ناهنجار نجات يافتند؛ لذا دولتهاى مسلمان نيز ‌مي‌توانند به اتحاد وهمبستگى نائل شوند و نابسامانيهاي ممالک شان را بهبود بخشند.45

همانطور که قرآن کريم مي‌تواند معيار و محور وحدت جوامع اسلامي به حساب آيد، ولي امر و حاکم اسلامي نيز مي‌تواند به عنوان يکي از ملاکها و محور وحدت، مورد توجه امت اسلامي باشد، چنانکه رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) در اين زمينه ‌مي‌فرمايند: «إسمَعُوا وَ أطِيعُوا لِمَن وَلّاهُ اللهُ الأمرَ، فَإنَّهُ نِظَامُ الإسلامِ»46 از حاكمان الهى اطاعت كنيد و گوش بفرمان باشيد زيرا اطاعت از رهبرى، مايه «وحدت امت اسلام» است. بنابراين، وحدت بر محور قرآن، سنت شريف نبوي و حاکم الهي، جزء مبنا، محور و ملاک اتحاد اسلامي است که آنها را از انحرافات اختلاف و تفرقه‌ها رهانيده و به راه راست هدايت مي‌نمايند. چنانکه قرآن کريم صراحتا اين مطلب را بيان مي‌فرمايند: «**وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.... لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُون**‏»47 هرکس به آيات الهي تمسک نمايد و از تفرقه بپرهيزد، هدايت او تضمين شده است.

حال سؤال اين است که چه کسي مي‌تواند به ريسمان الهي يعني آيات خداي متعال تمسک جويد، از معارف متعالي اسلامي بهره برد و از اختلاف و تفرقه بپرهيزد، تا هدايت يابد؟ خداوند متعال در سوره مبارکه «زمر» به اين سؤال ، روشن و صريح پاسخ مي‌دهد: «**الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ** »48 همان كسانى كه سخنان را مى‏شنوند و از نيكوترين آنها پيروى مى‏كنند آنان كسانى هستند كه خدا هدايتشان كرده، و آنها خردمندانند.49

علامه در تفسير اين آيه مي‌نويسد: «مفاده أنهم طالبو الحق و الرشد يستمعون القول رجاء أن يجدوا فيه حقا و خوفا أن يفوتهم شي‏ء منه».50 مفاد اين آيه شريفه اين است كه بندگان خدا که ذيل آيه آنها را صاحبان خرد مي‌شمارد، طالب حق و رشدند، به هر سخنى كه گوش دهند بدين اميد گوش مى‏دهند كه در آن حقى بيابند و مى‏ترسند كه در اثر گوش ندادن به آن، حق از ايشان فوت شود. لذا صاحبان خرد که قرآن معرفي مي‌کند، اهل مدارا و گفتمان هستند، با صبر و حوصله و مدارا به هر سخني حتي سخن مخالف گوش فرا مي‌دهند، و در نهايت با تعقل و تفکر بهترين سخن را تشخيص داده و از آن متابعت مي‌نمايد. البته برخي از مفسرين همچون طبرسي گفته است مراد از «گوش دادن به سخن و پيروى كردن از بهترين آن» گوش دادن به قرآن و غير قرآن، و پيروى كردن از قرآن است.51 به هر صورت مي‌توان گفت اهل خرد هر سخني را مي‌شنوند، ولي حرف حق و قرآن ، که در واقع بهترين سخن و حرف حق است، معيار عمل و پيروي او قرار مي‌گيرد.

بنابراين، کساني که اقوال و نظريه هاي مختلف و متفاوت را مي‌شنوند و با نيروي عقل و خرد خويش به ارزيابي آنها همت مي‌گمارد و بهترين ديدگاه، مذهب و سخن را تشخيص داده و پيروي مي‌کنند، چنين افرادي اهل خرد و هدايت يافته هستند. فراز نخست حديث دوازدهم کتاب عقل و جهل اصول کافي نيز به اين آيه شريفه تمسک نموده و اهل عقل و فهم را همچون پيامبران الهي هدايت يافته گان مي‌شمارد: «يا هشام إن الله تبارك وتعالى بشر أهل العقل والفهم في كتابه فقال : **فبشر عباد \* الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولو الألباب**».52 اولوالالباب هدايت يافته گان الهي اند؛ بر اين اساس، عقول که حجت باطني خداي متعال بر مردم هستند، همچون انبياي الهي، خود هدايت يافته اند و هر هدايت يافته اي نيز داراي خصيصه ی هدايتگري مي‌باشد و مي‌تواند جوامع دچار انحراف و اختلاف را به صراط واحد و مستقيم هدايت نمايد.

2. مطابق فطرت الهي: طبق بيان قرآن کريم، انسان فطرت و سرشت الهي دارد. «**فَأقِم وَجهَك لِلدّينِ حَنيفاً فِطرتَ اللّهِ الّتي فَطَرالنّاسَ علَيها**»53 عقل اسلامي و قرآني نيز مطابق سرشت و فطرت الهي است. فطرت انسان تمايل و گرايش به توحيد و خداي متعال دارد. در همين سوره مبارکه روم، خداي متعال وقتى نشانه هايى از مبدأ و معاد را ذكر مى نمايد، آن‌ها را مخصوص كسانى مى داند كه تعقل مي‌کنند. «**كذلكَ نُفصِّلُ الايات لقوم يعقلونَ**»54 يعني کساني که انديشه کنند، مطابق فطرت الهي شان، توحيدي خواهند بود؛ اما كسانى كه تعقل نمي ورزند و آيات و نشانه هاي الهي را فهم نمي کنند؛ در نتيجه وحدانيت خدا را نمى پذيرند و به خدا شرك مي‌ورزند. شرک آنان به دليل غفلت از فطرت، رها کردن تعقل و پيروي از هواهاى نفس است. «**بَل اتَبع الَّذين ظَلموا اَهواءهَم بِغيرِ علم فَمَن يَهدى مَن اَضَّلَ اللّهُ و مالهم مِن ناصرين**»55 علامه ذيل اين آيه شريفه مي‌نويسد: «هؤلاء المشركون لم يبنوا شركهم على التعقل بل اتبعوا في ذلك أهواءهم بغير علم»56 از کلمه «بل» اعراض از آيات قبل استفاده مي‌شود، تقدير اين است که شرک مشرکان مبتني بر هواهاي نفساني و غير عقلاني شان است، آنان اگر تعقل مي‌کردند از توحيد به شرک نمي گراييدند. علامه ذيل آيه فطرت نيز چنين مي‌نويسد: «أن المشركين لظلمهم اتبعوا الأهواء و أعرضوا عن التعقل الصحيح فأضلهم الله و لم يأذن لناصر ينصرهم بالهداية و لا لمنقذ ينقذهم من الضلال‏».57 گمراهي مشرکين بخاطر متابعت هواهاي نفساني واعراض از تعقل صحيح بود. هر نوع تعقلي انسان را هدايت نمي کند، تعقل نجات بخش، تعقل صحيح يعني مطابق فطرت است؛ لذاست که صاحب الميزان تأکيد مي‌کند: «... اِنَّ المرادَ بِالعقلِ في كلامه تعالى هُو الادراكَ الّذى يَتِمُّ لِلانسانِ مع سلامةِ فطرتِه».

علامه در ذيل آيه 151 سوره انعام كه در آن پس از بيان اوامر الهي به عقل سفارش شده است وجه سفارش به عقل را چنين بيان مى كند: عقل انساني که مطابق با فطرت الهي اوست، اگر خالي از هواهاي نفساني و عواطف ظلماني گردد، قبح شرک، عقوق والدين، قتل اولاد و غيره را درک مي‌کند؛ اعتصام به عصمت عقل براي رهايي انسان از ارتکاب چنين فواحشي کفايت مي‌نمايد؛ لذاست که خداوند متعال پس از شمار آن امور توصيه به تعقل نموده است.58

بنابراين، عقل اسلامي توحيدگرا و مطابق فطرت توحيدي و الهي بشر است و شرک و کفر انسان نتيجه عدم تعقل و مطابعت هواهاي نفساني است ( طبق اين آيه شريفه)؛ و يا تعقل نکردن و تقليد کورکورانه از نياکان است (بر اساس آيه 170 سوره مبارکه بقره). در هردو صورت، انديشه نکردن و عدم تعقل انسان را از فطرت توحيدي جدا مي‌سازد. در سوره مبارکه بقره وقتي کفار به دعوت الهي پيامبر(ص) پاسخ مثبت نمي دهند و سنت نياکان خود را بهانه مي‌آورند، خداوند متعال آنان را گروهي مانند چهارپايان مي‌شمارد که کر و گنگ و کورند و تعقل نمي کنند.59 در نتيجه، از ديدگاه قرآن، عقل مطابق با فطرت الهي انسان است و چنين عقلي موجب توحيد و دوري از دوئيت و تفرقه و شرک مي‌گردد.

از اين لحاظ عقل اسلامي مبتني بر فطرت بشري و فطرت وي توحيدي است، لذا مي‌توان وحدت و تقريب مذاهب اسلامي را نيز مبتني بر عقلانيت اسلامي بنيان نهاد. مسلمانان اگر در مسائل ديني عقل خويش را که مطابق فطرت اوست حاکم سازند، هيچگاه اختلاف و تفرقه بين آنان بوجود نمي آيد؛ اما اگر ملاک برداشت و فهم آنها از مسائل ديني عقل نباشد، بلکه هواهاي نفساني و سليقه هاي افراد باشد، ناگزير تفرقه دامن مي‌گستراند؛ زيرا هواهاي نفساني و سليقه هاي انساني متفاوت و اختلاف برانگيز است. صاحب تفسير شريف الميزان ذيل آيه شريفه: «**مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**»60 سبب تفرقه مشرکان را پيروي از هواهاي نفساني و رويکرد غير عقلاني آنان مي‌شمارد و به نظر وي وقتي عقل کنار گذاشته مي‌شود و هواهاي نفساني ملاک قرار مي‌گيرند، ناگزير اختلاف و تفرقه بروز مي‌يابد؛ زيرا « معلوم است كه هواى نفس همه مردم، يك جور نيست، بلكه به يك حالت هم ثابت نمى‏ماند، بلكه به اختلاف احوال مختلف مى‏شود؛ و اگر چنين چيزى اساس دين باشد، معلوم است كه دين با سير هواها و پابه پاى آن، سير مى‏كند، و با سقوط هواها و پستى آنها، پست مى‏گردد، و در اين اشكال هيچ فرقى بين دين حق و دين باطل نيست، چون دين حق هم وقتى اساسش هوى باشد، باطل است.»61 علامه در پايان اين سخن چنين نتيجه گيري مي‌نمايد: «و من هنا يظهر أن النهي عن تفرق الكلمة في الدين نهي في الحقيقة عن بناء الدين على أساس الهوى دون العقل‏».62 از اينجا معلوم مى‏شود كه نهى از تفرقه كلمه در دين، در حقيقت نهى از اين است كه هواهاى نفساني را به جاى عقل، اساس دين قرار دهند.

علامه طباطبايي ذيل آيه «فطرت»، احاديثي را نقل مي‌نمايد که خداوند متعال همه انسانها را بر يک فطرت آفريد و هيچگونه اختلاف و تفرقه اي بين آنان نبود، سپس پيامبراني را مبعوث نمود و بندگانش را به ايمان فرا خواند، در نتيجه برخي هدايت شدند و ايمان آوردند و عده اي کفر ورزيدند. علامه اين فطرت واحد را اينگونه تفسير مي‌کند: «المراد فيها بالإنسان الفطري الإنسان الساذج الذي يعيش على الفطرة الإنسانية الذي لم يفسده الأوهام الفكرية و الأهواء النفسانية فإنه بالقوة القريبة من الفعل بالنسبة إلى أصول العقائد الحقة و كليات الشرائع الإلهية فإنه يعيش ببعث و تحريك من فطرته و خصوص خلقته».63 صاحب الميزان فطرت اوليه را فطرت ساده و سالم از هواهاي نفساني و اوهام فکري مي‌داند که کليات شرايع الهي را مي‌تواند دريابد. بر اين اساس، يکي از عمده ترين مسائل اختلاف برانگيز و عامل تفرقه هواهاي نفساني و اوهام فکري هستند و نقطه مقابل آن تعقل و انديشه ورزي مي‌باشد.

پيروى از هواهاى نفسانى در دو مقام قابل تصور است: يکي در مقام علم و ديگري عمل. گاهى انسان در مقام معرفت و شناخت، تابع هوا و هوس مي‌گردد و حقيقت بر او پوشيده مي‌ماند، يعني دچار جهل مركّب مى شود و به خطابودن فهم خود پى نمى برد؛ تصور مي‌کند که به حقيقت دست يافته است. قرآن كريم كسانى را كه كفر ورزيده اند، از اين قبيل مى داند.«**ولكنّ الّذينَ كَفروا يفترونَ علَى اللّهِ الكذبَ و اكثرهُم لا يعقلونَ**»64. اما گاهى حقيقت را به خوبى مى فهمد و درک مي‌کند؛ اما در مقام عمل، ملتزم به اين فهم نمي ماند. قرآن كريم مى فرمايد: «**اَفتطَمعونَ اَن يُؤمنوا لَكُم و قَد كانَ فريقٌ مِنهم يسمعونَ كلامَ اللّهِ ثُمَّ يُحرّفونَه مِن بعدِ ما عقلوه و هُم يَعلمونَ**»65 اين‌ها كلام خدا را به درستى درك مى كنند، اما پس از اين درك و فهم صحيح، آن را تحريف مى كنند و خود هم مى دانند كه چه مى كنند!. علامه طباطبائى گروهي را که پس از شناخت حق و تعقل آن، التزام ندارند، اندك و اهل عناد و لجاج مى شمارد و گروه ديگر را که در جهل مرکب هستند و به درک صحيح دست نيافته اند، در اکثريت مي‌داند. «و مفاده اَنّهم مختلفون في هذا الافتراء فأكثرُهم يفترونَ ما يفترون و هم لا يعقلون، و القليلُ هؤلاء المفترينَ يعقلونَ الحقَّ و أنّ ما ينسبونَهُ اِليه تعالى مِن الافتراء، و هم المتبوعونَ المُطاعون لغيرهم المديرونَ لِأزمّةِ اُمورهم فهم اَهلُ عناد و لجاج».66 آنان خود در افتراهاى خود اختلاف دارند، و اين اختلاف خود سند نادانى آنها است و بيشتر آنان كه اين احكام را به خدا نسبت مى‏دهند نمى‏دانند كه اين عملشان افترا است، و جماعت كمى از آنان حق را مى‏دانند و دانسته و فهميده افترا مى‏بندند كه پيشوايان و زمامداران معاند باشند. بر اين اساس قسمت اعظم مردم که اکثريت جامعه را تشکيل مي‌دهند، از لحاظ جهل و عدم شناخت، دست به اختلاف و تفرقه مي‌زنند؛ لذا مشکل اساسي مسلمانان در اختلافات شان، ناداني آنها و پيروي از هواهاي نفساني و اوهام فکري در مقام شناخت و معرفت است و فقط تعداد اندکي حقيقت بر آنها آشکار شده ولي عناد و لجاجت نشان مي‌دهند، که البته اين جماعت اندک بخاطر اينکه مخالفت شان با حقيقت آگاهانه است، نقش رهبري گروه اکثريت را به عهده دارند. راه برون رفت از تفرقه و اختلاف اکثريت، آگاهي دادن آنها و دعوت شان به تعقل است، در صورت که اکثريت ناآگاه به دانش و بصيرت دست يابند، موضوع فعاليت معاندين نيز از بين مي‌رود و در بين جامعه آگاه و عاقل، اشقيا و اختلاف برافکنان جايگاهي ندارند.

3. معطوف به آيه و نشانه: کاربرد عقل در قرآن كريم در بسيارى از موارد معطوف به ذكر آيات الهى ـ اعم از تكوينى و تشريعى ـ است. وقتي به چيزي«آيه» اطلاق مى شود كه نقش واسطه را ايفا كند؛ يعني جنبه حکايتگري و واسطه اى داشته باشد كه مشاهده گر را به واقعيتى در وراى خود رهنمون سازد. «عقل» به صورت کلي داراي اين خصيصه است که از طريق مفاهيم و نشانه هايي به بيرون مي‌نگرد و به فهم و درک کلي دست مي‌يازد. عقل يعنى نگاه طريقى داشتن به امور، يعني از دال به مدلول رسيدن و از غيب به حضور راه يافتن. بنابراين عقل همواره از طريق اموري به اشيا مي‌نگرد و ادراک آن همواره با واسطه است، بر خلاف شهود و علم حضوري که درک بدون واسطه امور را ميسور مي‌سازد؛ لذا علم و عقل در واقع حجاب به شمار مي‌رود.

خداي متعال مسائل مختلفي را در قرآن کريم مطرح مي‌کند که نشانه و «آيه» محسوب مي‌شوند و عقل از وراي آنها بايستي به حقيقت توحيد و وحدانيت الهي دست يابد. برخي از اين مسائل عبارتند از: آفرينش آسمان و زمين، اختلاف شب و روز، عبور و مرور كشتيها، ريزش باران از آسمان، حركت بادها و هم چنين ابرهايي که مسخّر و معلق ميان زمين و آسمان هستند، آيات و نشانه هايي براى خردمندان به شمار مي‌روند.67 عقل از طريق اين «آيات» که دال و نشانه به شمار مي‌روند، به مدلول و منشأ آن نشانه‌ها رهنمون مي‌شوند. مثلا از خلق آسمان و زمين به خالق و از اختلاف شب و روز و نظم هستي به ناظم و مدبر عالم وقوف مي‌يابد و از نظام واحد هستي، وحدانيت الهي را استنباط مي‌کند.

مرحوم علّامه طباطبائى پيرامون آيه شريفه: « **اِنّ في خَلقِ السَّمواتِ والارضِ... لايات لقوم يعقلونَ**»68 مي‌فرمايد كه اين آيه متضمن معناي آيه قبلى است که مى‏فرمود: «**وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ**». اين آيه نيز اگر شكافته شود، «معنايش اين مي شود كه براى هر موجودى از اين موجودات، الهى است و «اله» همه آنها يكى است و اين اله يگانه و واحد، همان اله شما است... و در خلقت آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز، تا آخر آنچه در آيه ذكر شده، آياتى است كه بر اين حقايق دلالت مى‏كند، البته براى مردمى دلالت دارد كه تعقل كنند.»69 البته مي‌توان گفت که آيات اختصاص به آيات تکويني ندارد، همانطور که آيات تکويني الهي، مي‌توانند نشانه براي حکايتگري وراي خود باشد و عقل مي‌تواند ما را از ظاهر اشياي عيني و بيروني به باطن آنها منتقل نمايد؛ در آيات تشريعى نيز مي‌توان اين مطلب را سريان داد، به اين معنا كه از ظواهر آيات تشريعي الهي به باطن آنها نقب بزنيم و مراد اصلى شارع را كه چيزى وراى اين آيات و معاني ظاهري آنهاست، دريابيم. يعني شايد بتوان اين بحث را به بحث گوهر و حقيقت دين و مباحث هرمنوتيک پيوند داد.

با اين خصيصه اي عقل اسلامي و تعميم معنايي آن از آيات تکويني به آيات تشريعي، نقش آن در وحدت امت اسلامي روشن مي‌گردد. با اين توضيح که بسياري از مشکلات و اختلاف جهان اسلام و امت مسلمان در برداشت هاي گوناگون آنها از متون ديني و اسلامي است. هر مکتب و جريان اسلامي با قرائت خاصي که از متون ديني دارند، رويکرد خاصي را پيش گرفته اند و به نتيجه متفاوت و گوناگوني رسيده اند. اگر با معيار قرار دادن عقل بتوان از فهم هاي ظاهري مختلف به فهم باطني واحد دست يافت، مي‌توان از اختلاف هاي مذهبي به وحدت و تقريب مذهبي پل زد.

4. مبتني بر علم

يکي از مهم ترين خصيصه عقل اسلامي اين است که مبتني بر علم و آگاهي است. تعقل آنگاه به عمق مطلب راه يافته و انسان را به حقيقت رهنمون مي‌سازد که فربه از دانش و آگاهي باشد. قرآن کريم مي‌فرمايد: «**وتلك الامثالُ نَضربُها لِلنّاسِ و ما يَعقلُها اِلاّ العالِمونَ**»70 و ما اين همه مثلها را براى مردم مى‏زنيم (تا حقايق براى آنها روشن شود) و ليكن به جز مردم دانشمند كسى تعقل در آنها نخواهد كرد.71 بطور روشن و آشکار اين آيه شريفه، مقدمه تعقل و فهم عميق آيات الهى را علم و آگاهى مي‌شمارد. مَثل، استعاره و تشبيه علاوه بر معاني ظاهري و سطحي، داراى معانى باطني و عميق هستند، قرآن كريم فهم حقيقت اين امثال و درک معاني باطني و عميق آنها را مختص عالمان مى دانند. علّامه طباطبائى (ره) مى فرمايند: «... أنّ الامثالَ المضروبةَ فِى القرآنِ على أنّها عامَّةٌ تَقرعُ اَسماعَ عامةِ النّاس لكن الاشرافَ على حقيقةِ معانيها و لُبِّ مقاصدِها خاصّةٌ لاهلِ العلمِ مِمّن يَعقلُ حقائقَ الامورِ و لا ينجمد على ظواهِرها».72 اين جمله به مثلهايى كه در قرآن زده شده اشاره مى‏كند، و مى‏فرمايد كه هر چند آنها را همه مردم مى‏شنوند، و ليكن حقيقت معانى آن و لب مقاصدش را تنها اهل دانش درك مى‏كنند، آن كسانى كه حقايق امور را مى‏فهمند، و بر ظواهر هر چيزى جمود نمى‏كنند.73 بدينسان عقلي که حقايق امور را درک مي‌کند و حقيقت اشيا و مقاصد متکلم در يک کلام را کشف و عريان مي‌سازد، عقل مبتني بر علم و دانش است.

البته دانشي که عقل اسلامي مبتني بر آن است، ظاهرا هر نوع علم و دانش منظور نيست؛ بلکه دانشي مقدمه عقل اسلامي است که دانش و حکمت الهي باشد. بيضاوي ذيل آيه شريفه مذکور حديثي از رسول خدا(ص) نقل مي‌کند که حقيقت اين علم را براي ما روشن مي‌سازد. «عنه صلّى اللّه عليه و سلّم أنه تلا هذه الآية فقال: العالم من عقل عن اللّه فعمل بطاعته و اجتنب سخطه».74 بر اين اساس، عالم کسي است که تعقل در ذات الهي نموده، خداوند متعال را شناخته، اوامر وي را اطاعت و نواهي او را ترک نموده است. جالب توجه است که ابن کثير75 و آلوسي76 العالمون را به «الراسخون في العلم» تفسير مي‌کنند. فهم دقيق«راسخان در علم» پژوهش مستقل و گسترده مي‌طلبد، ولي بطور فشرده مي‌توان گفت راسخان در علم يعني کساني که به حقيقت دست يافته اند و ثابت قدم مي‌باشند، به نحوي که هيچگونه شبهات و انحرفات فکري آنها را متزلزل نمي سازند. «طنطاوي» در تفسير «الراسخون في العلم» مي‌نويسد: «و قوله الرَّاسِخُونَ جمع راسخ و رسوخ الشي‏ء ثباته و تمكنه يقال شجرة راسخة، أى ثابتة قوية لا تزحزحها الرياح و لا العواصف و الراسخ في العلم هو المتحقق فيه، الذي لا تؤثر فيه الشبهات، المتقن لما يعلمه إتقانا يبعده عن الميل و الانحراف عن الحق».77 راسخان در علم کساني هستند که علم در آنها تحقق و ثبوت يافته و علم شان به يک حالتي از اتقان و ثبات رسيده است که هيچگونه شبهات و انحرافات آنها را از حق به سمت ديگري متمايل نمي سازد. راسخان در علم در ادبيات ديني اسلامي، جايگاه ممتاز و ويژه دارند. خداي متعال در سوره آل عمران «الراسخون في العلم» را در رديف خودش قرار داده و آنها را همچون خود عالم به تأويل آيات متشابه مي‌داند. «**وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...**»78 تفسير نور الثقلين حديث شريفي را از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل ميکند، که در آن کلام الهي را از حيث درجات به سه قسم تقسيم مي‌نمايد. قسم اول را عالم و جاهل مي‌فهمند، قسم دوم را تنها کساني درک مي‌کنند که شرح صدر يافته و ذهن و قلب شان به نور اسلام روشن شده باشند و درجه آخر را فقط خداي متعال، انبياي الهي و راسخان در علم مي‌شناسند. «أن الله جل ذکره ....قسم كلامه ثلثة أقسام فجعل قسما منه يعرفه العالم و الجاهل و قسما لا يعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسه و صح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، و قسما لا يعرفه الا الله و أنبياؤه و الراسخون في العلم».79 بنابراين مقام راسخان در علم، مقام بس بزرگ و ارجمندي است، که از حيث علم و شناخت، آنان هم رتبه خداي متعال و انبياي الهي قرار دارند. آنان از لحاظ شناخت و معرفت به حقيقت دست يازيده اند، هيچگونه انحرافات فکري، شبهات عقيدتي و اوهام و هواهاي نفساني آنها را متزلزل و از حق متمايل نمي سازند. البته روشن است که اين مقام بسيار ارجمند و عالي است، ولي دست نايافتني نيست. چنانکه مفسران ذيل آيه شريفه162 سوره مبارکه نساء نوشته اند، الراسخون في العلم در آنجا برخي از علماي اهل کتاب هستند که حقانيت اسلام را پذيرفته و به اين دين حنيف ايمان آوردند.80

از مطالب فوق چنين استنتاج مي‌گردد، که عقل اسلامي مبتني بر علم است، علمي که مقدمه تعقل و فهم عميق قرار مي‌گيرد و حقايق را بر انسان آشکار مي‌سازد، این علم، اولا علم اسلامي و الهي است، ثانيا علم متقن و ثبات يافته ای است که اوهام فکري، شبهات عقيدتي و بحرانهاي اجتماعي آن را متزلزل نگرداند و از مسير حق منحرف نسازد. هم چنين روشن گرديد که متون ديني و کلام الهي داراي مراتب و درجاتي است. سطح ظاهر کلام الهي را عامه و عده اي از مردم درک مي‌کنند و به فهم ساده و تصور سطحي دست مي‌يابند؛ اما سطح و يا سطوح باطني و عميق آيات الهي و کلام خداي متعال را عقلا و اهل خرد و دانش به ميزان فهم آگاهي شان، مي‌فهمند و به مقاصد متعالي آن راه مي‌يابند. علامه طباطبايي در اين زمينه مي‌فرمايد: «پس درك مثلهايى كه در كلام خدا زده شده نسبت به فهم و شعور مردم مختلف است، بعضى از شنوندگان هستند كه به جز شنيدن الفاظ آن و تصور معانى ساده‏اش هيچ بهره‏اى از آن نمى‏برند، چون در آن تعمق نمى‏كنند، بعضى ديگر هستند كه علاوه بر آنچه كه دسته اول مى‏شنوند و مى‏فهمند، در مقاصد آن تعمق هم مى‏كنند، و حقايق باريك و دقيقش را درك مى‏نمايند.»81

براين اساس، فهم مسلمانان از دين متفاوت و مختلف مي‌گردد و نتيجه اين اختلاف فکري و معرفتي، اختلاف در عمل و رفتارهاي فردي و اجتماعي مي‌باشد. با توجه به اين نکته نقش عقلانيت اسلامي در وحدت امت اسلامي آشکار مي‌گردد. عقلانيت اسلامي با خصيصه و ويژگي فوق يعني ابتناء بر دانش و آگاهي خاص؛ کارکرد فوق العاده مؤثر در وحدت و تقريب جامعه اسلامي دارد؛ زيرا روشن است که بخش اعظم از اختلاف مسلمانان، اختلاف فکري در مباني ديني آنهاست که از اختلاف در سطوح فهم شان از متون ديني ناشي شده است و عقلانيت اسلامي مبتني بر علم و آگاهي مي‌تواند مسلمانان را به فهم باطن کلام الهي نائل گرداند و مسلمانان را به چنان عمقي از شناخت و ادراک غوطه ور سازد، که هرگونه اختلاف در آن رنگ ببازد و وحدت و حقيقت بر همگان خود را عريان سازد.

بنابراين وظيفه علما و دانشمندان اسلامي اين است که اولا خود به فهم و آگاهي عميق دست يازند، در برداشت هاي خود از متون ديني و اسلامي اوهام فکري و هواهاي نفساني را کنار بگذارند و عقل خويش را که فربه از علم و آگاهي است، معيار قرار دهند و از اين طريق به فهم واحد در امور ديني و توحيد که هدف متعالي دين مقدس اسلام است برسند. ثانيا پس از وصول به اين مقام عالي، براي ناآگاهان و جاهلان فهم و تصوير درست از اسلام ارائه نمايند و آنان را از غفلت جهل رهانيده و به عقل و فطرت شان بازگردانند، که در نتيجه به حقيقت و وحدت دست خواهند يافت؛ زيرا عقل و فطرت بشري واحد و يگانه است. بر اين اساس، اکثريت امت اسلامي که به تعقل و فهم عميق از دين دست نيافته اند «**... و اكثرهُم لا يعقلونَ**»82 اگر اين کاستي را با تعقل جبران نمايند، کساني را که در عين تعقل و فهم حقيقت به تحريف دين الهي همت مي‌گمارند«**ثُمَّ يُحرّفونَه مِن بعدِ ما عقلوه و هُم يَعلمونَ**»83 و آگاهانه در جامعه اسلامي به اختلاف و تفرقه دامن مي‌زنند و در واقع معاندين دين مقدس اسلام به شمار مي‌روند، زمينه فعاليت شان از بين مي‌رود. يعني در هر جامعه،اشقيايي وجود دارند، که به شقاوت و تفرقه مي‌پردازند و از جهل و نا آگاهي اکثريت و عامه مردم بهره مي‌برند، وظيفه علما، صلحا و اصلاحگران جامعه اين است که در برابر آنها ايستادگي نمايند و چون زمينه کارکرد آنها جهل و ناآگاهي مردم است، با حذف اين زمينه موضوع فعاليت آنها را از بنيان منحل سازند.

5. مبتني بر دليل و دوري از تقليد

اهل خرد و صاحبان عقل همواره پيرو دليل هستند، چنانکه گفته شده است «نحن ابناء الدليل» قرآن کريم کساني را که بدون تعقل و دليل از آبا و نياکان خويش پيروي مي‌کنند، مذمت نموده و آنها را ضلالت پيشه و غير مهتدي محسوب مي‌کند. «**وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُون**‏».84 زمخشري در تفسير کشاف ذيل آيه شريفه مي‌نويسد: « لا ضال أضل من المقلد، كأنه يقول للعقلاء: انظروا إلى هؤلاء الحمقى ما ذا يقولون»85: کسي گمراه تر از مقلد وجود ندارد، گويا خداوند متعال براي اهل خرد مي‌گويد به اين جماعت احمق نظر کنيد، که با پيروي مقلدانه از نياکان خويش چگونه حرف احمقانه و بي خردانه اي مي‌زنند!. در تفسير نمونه نيز مي‌نويسد: « قرآن مجيد در موارد بسيارى پيروى و تعصب كوركورانه از نياكان را شديدا مذمت كرده است و اين منطق را كه انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پيروى كند كاملا مردود مى‏شناسد. اصولا پيروى از پيشينيان اگر به اينصورت باشد كه انسان عقل و فكر خود را دربست در اختيار آنها بگذارد اين كار نتيجه‏اى جز عقبگرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا كه معمولا نسلهاى بعد از نسلهاى پيشين با تجربه‏تر و آگاهترند.»86 البته در آنجا يادآوري مي‌شود که بهره برداري و استفاده از تجرييات و آداب و سنن گذشتگان اگر با عقل و منطق سازگار باشند، هيچ مانعى ندارد که توسط نسل هاي آينده با نهايت احترام حفظ شوند ولي آنچه خرافه و موهوم و بى اساس است دور ريخته شوند. يعني آگاهانه و نقادانه با سنت گذشته برخورد گردد؛ اما تسليم همه جانبه و كوركورانه در برابر آنها چيزى جز خرافه پرستى و ارتجاع و حماقت نيست. 87

متفکران و دانشمندان اسلامي نيز با بهره از اين آموزه قرآني همواره از تقليلد گريزان بوده و پيروي از برهان و دليل شهره هستند. از باب نمونه امام غزالي که به عنوان حجه الاسلام، زين الدين، محي و مجدد دين ستوده شده88 و نيز با اين عبارت ثقيل و شگفت انگيز «لوکان نبي بعد النبي، لکان الغزالي»89 تمجيد گرديده است؛ وقتي از عقايد وي پرسش مي‌گردد، در جواب مي‌گويد: «در معقولات مذهب برهان و در شرعيات مذهب قرآن و هيچ کس از ائمه را تقليد نمي کنم. نه شافعي بر من حظي دارد و نه ابوحنيفه بر من براتي.»90 يعني در پذيرش امور از دليل پيروي مي‌کنم و از تقليد بيزاري مي‌جويم.

نقش عقل اسلامي با اين ويژگي يعني پيروي از دليل و دوري از تقليد در ايجاد وحدت اسلامي روشن و آشکار است؛ زيرا يکي از دلايل مهم اختلاف و تفرقه جوامع اسلامي، بت وارگي برخي از بزرگان توسط مسلمانان و پيروي بدون چون و چرا از آنان است. برخي از دانشمندان و متفکران اسلامي به اين نقيصه توجه کرده اند و حاکمان و اشخاص کاريزماتيک را که همچون شمع، افرادي را اطراف خويش گردآورده و آنها به تقليد و تعصب کورکورانه از چنين رهبراني کشيده شده اند، اشاره مي‌نمايند. مثلا علامه اقبال لاهوري در اين زمينه مي‌نويسد: «اگر سازماندهي اجتماعي درست باشد، مي‌تواند تا اندازه اي از انحطاط جلوگيري کند؛ اما سرنوشت ملت، آنقدر روي سازمان متکي نيست که روي قدرت و شايستگي افراد جامعه.»91 البته بديهي است که رهبران اسلامي و يا افراد جامعه به صورت مطلق ملاک اختلاف نيست؛ بلکه طبق بيان آيه شريفه مذکور مذمت مشرکين و يا يهود به اين دليل بود که نياکان آنها اهل خرد و تعقل نبودند و گمراه بودند؛ يعني شرط پيروي را مي‌توان از آيه چنين برداشت نمود که اگر رهبر يا فردي از افراد جامعه داراي دو شرط فوق يا يکي از آن دو باشد، يعني اهل خرد و يا هدايت يافته باشد، درآن صورت مي‌تواند محور وحدت قرار بگيرد.

نتيجه گيري

نتيجه و تأکيد مطالب مطرح شده اين است که: عقلانيت اسلامي از ظرفيتي برخوردار مي‌باشد که توجه و تقويت و تکامل آنها در اذهان و رفتار مسلمانان، بدون ترديد در ايجاد وحدت اسلامي مؤثر خواهد بود. براي اثبات اين مطلب به شکل فشرده سه نکته مهم و اساسي طرح و به نحو اجمال بسط يافت.

نکته اول جايگاه و اهميت تعقل از ديدگاه اسلام بود که روشن گرديد عقل از نظر اسلام از جايگاه و اهميت برجسته و ممتازي برخور دار است. در متون ديني به مقام و شايستگي برازنده آن صريحا گزاره هايي بيان شده است، لذا مسلمانان عصر رسالت و سلف به عقل ارج مي‌گذاشتند. ميراث غني عقلاني اسلامي که به وضوح و گستردگي و ژرفاي خاصي بسط يافته است و تاريخ عقلانيت اسلامى و جد و جهد مسلمانان براى تفكر درست و مناسب که به شكلهاى متفاوتي، تجسم پيدا كرده اند، نشان از اهتمام مسلمانان به تعقل و پيروي از آموزه های قرآني است. نکته دوم از اينجا شروع مي‌شود که اين سنت تعقلى، در گذشته بسيار پرتوان و پويا بوده است؛ اما امروز از فربهي آن به ميزان زيادي کاسته شده، پويايي آن رو به افول نهاده و اساسا حياتش به مخاطره افتاده است. بر اين اساس مسلمانان اگر مي‌خواهند به دوران شکوفايي و عصر طلايي خويش بازگردند و پويايي و تحرک را دوباره تجربه نمايند، ناگزير بايد بار ديگر به حيات تعقلي خويش بازگشته و عقلانيت اسلامي را احيا و بازسازي نمايند. نکته اخير و پاياني که مدعاي اين نوشتار و مرکز ثقل آن را شکل مي‌بخشد، اين است که احياي عقلانيت اسلامي در وحدت مسلمين چه نقشي مي‌تواند ايفا نمايد؟ چکيده مدعا و توجيهات آن در اين بخش عبارت است از اين که: عقل اسلامي داراي ويژگيهايي مي‌باشد که اگر آن اوصاف و خصايص در هر فرد انساني و اسلامي تقويت شود و تکامل يابد، بخاطر عموميت و اشتراک آن اوصاف، جامعه اسلامي نيز به وحدت و تقريب، نزديک مي‌گردد. البته ويژگيهايي که در اين نوشتار براي عقل اسلامي شمارش گرديد، تنها برخي از ويژگيهايي آن محسوب مي‌شوند وبه هيچ روي، ادعاي استقراي کامل رانداريم.

پی­نوشت­ها

1. رک: ويليام چيتيك، «آيا مى‏توان ميراث عقلى اسلامى را احيا كرد؟» ترجمه نرجس جواندل، ويراستاري استادملکيان، مجله نقد و نظر، شماره 19. عنوان اصلي مقاله: ؟Can the Islamic Intellectual Heritage be Recovered
2. بقره، 170
3. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم‏، تحقيق على عبدالبارى عطية، بيروت‏: دارالكتب العلميه‏،1415ق‏. ، ج1، ص438
4. بيضاوى عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل‏، بيروت‏: دار احياء التراث العربى‏،1418 ق.، ج1، ص119
5. ابن كثير دمشقى اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمدعلى بيضون‏،1419ق‏.، ج1، ص349
6. الشيخ الكليني،الكافي، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعه الخامسة، طهران: دار الكتب الإسلامية،1363، ج1، ص13
7. «...التقليد في أصول الدين و العقيدة، كمعرفه اللّه و صفاته، و نبوة محمد و عصمته، و البعث و النشر و قد منع أكثر علماء السنة و الشيعة هذا النوع من التقليد، و قالوا بعدم جوازه، لأن التقليد قبول الشي‏ء بلا دليل، و هذا هو الجهل بعينه، أي ان القائل بوجود اللّه تقليدا، تماما كمن يجهل وجوده من الأساس .. و قال هؤلاء: انما أجزنا التقليد في الفروع و المسائل العملية دون الأصول العقائدية، لأن المطلوب في الفروع مجرد العمل على مقتضى قول المجتهد و هذا ممكن بذاته، بخلاف الأصول العقائدية فان المطلوب فيها العلم و الاعتقاد و العلم لا يجتمع مع التقليد، لأنه جهل محض، و الاعتقاد خارج عن الاختيار و الارادة، فلا يتعلق التكليف به.» مغنيه، محمد جواد، تفسير الكاشف‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1424 ق‏.، ج1، ص262
8. محمد جواد، تفسير الكاشف‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1424 ق‏.، ج1، ص262
9. بقره، 73
10. انعام، 32
11. اعراف، 169؛ قصص، 60
12. يوسف، 139
13. انبيا، 67
14. بقره، 164؛ غافر، 67
15. مؤمنون، 80
16. بقره، 164؛ مؤمنون، 80
17. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص14
18. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص13؛ بحرانى سيد هاشم‏، البرهان فى تفسير القرآن‏، تهران‏: بنياد بعثت‏،1416 ق‏.ج1، ص372
19. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص12-13
20. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص10
21. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص13
22. الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص18
23. در قرآن كريم همه اين مشتقات به صورت فعل استعمال شده اند. استعمالات عقل در قرآن به اين صورت است: «تعقلون» 24 بار، «يعقلون» 22 بار، «يعقلها» 1 بار، «نعقل» 1 بار، و «عقلوه» 1 بار.
24. اين مدعا بيشتر ناظر به جهان اسلام و با تأکيد به ممالک اهل سنت است و گرنه در شيعه تفکر عقلي به قوت خود باقي است و علي رغم فشار برخي از پارادايم هاي فکري همچون اخباريگري، مکتب تفکيک و غيره، اين الگوي فکري از حيات و نفوذ لازم برخوردار است و مکاتب عقلاني کلامي، فلسفي، تفسيري و... زنده و پويا هستند و علماي متفکر اين رشته‌ها با الگوي عقلانيت اسلامي آثار ارزشمندي را خلق کرده و مي‌آفرينند.
25. ويليام چيتيك، آيا مى‏توان ميراث عقلى اسلامى را احيا كرد؟ نقد و نظر، شماره 19.
26. بقره، 286
27. «ما قسم الله للعباد شيئا أفضل من العقل» الشيخ الكليني،الكافي، ج1، ص12
28. آياتي مختلفي از قرآن کريم انسان را به تعقل و تفکر و تدبر فرا مي‌خوانند. از جمله: بقره، 73 ؛ بقره، 164؛ انعام، 32؛ اعراف، 169؛ قصص، 60؛ يوسف، 139؛ غافر، 67؛ انبيا، 67؛ مؤمنون، 80 وغيره.
29. بقره، 170
30. ملك، 10
31. كلينى رازى، ابوجعفر محمدبن يعقوب، اصول كافى، با ترجمه سيد جواد مصطفوى، ج 1، ص 11، ح 3 .
32. صدرالدين شيرازي، شرح اصول الكافى، ج 1، ص 225 .
33. طباطبايى سيد محمد حسين‏، الميزان فى تفسير القرآن‏، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه‏ى مدرسين حوزه علميه‏،1417ق‏.،ج 16، ص 82و 255؛ ج 5، ص 157؛ ج 19، ص 369
34. كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 19 ، ح 12 .
35. انعام، 84
36. آل عمران، 164
37. فاتحه، 6؛ بقره،142و213؛ آل عمران،101؛ مائده،16
38. مائده،16
39. آل عمران،101
40. آل عمران،101، ترجمه آيت الله مکارم
41. ترجمه الميزان، ج‏3، ص 566
42. طبرسى فضل بن حسن‏، مجمع البيان فى تفسير القرآن‏، تهران‏: انتشارات ناصر خسرو،1372ش.‏، ج‏2، ص 803
43. رک: مجله سروش انديشه، سال سوم، شماره10«ويژه احياي فکر ديني»، ص26
44. سيد جمال الدين، العروة الوثقى، ص72ـ 73؛ احمد امين،زعماء الاصلاح، ص84
45. سيد جمال الدين، العروة الوثقى، ص109؛ احمد امين، زعماء الاصلاح، ص84
46. امالى مفيد، جلد 1 ص 14 ـ مجلس 2 حديث 2
47. آل عمران، 103
48. زمر، 18
49. زمر، 18، ترجمه آيت الله مکارم
50. الميزان في تفسير القرآن، ج‏17، ص 250
51. مجمع البيان فى تفسير القرآن‏، ج8، ص 770
52. كلينى، اصول كافى، با تعليق علي اکبر غفاري ج 1، ص 13 ، ح 12 .
53. روم، 30
54. روم، 28
55. روم، 29
56. الميزان، ج16،ص177
57. الميزان، ج16، ص178
58. «ولعلّ الوجهَ في ذلكَ أنّ الامورَ المذكورةَ فى الايةِ الاولى و هى الشّركُ باللهِ العظيمِ و عقوقِ الوالدينِ و قتلِ الاولادِ مِن املاق و قربانِ الفواحشِ الشنيعةِ و قتلِ النفسِ المقدّمة مِن غيرِ حقٍّ مِمّا تُدركُ الفطرةُ الانسانيةَ حرمتَها في بادىِ نظرها و لا يجترىُ عليها الانسانُ الّذي يتَميّزُ مِن سائِر الحَيوانِ بالعقلِ اِلاّ اِذا اتَّبعَ الاهواءُ و احاطت بِه العواطف المظلمةُ الّتى تضربُ بحجاب ثخين دونَ العقلِ. فمجردُّ الاعتصامِ بعصمةِ العقل فى الجملةِ و الخروجِ عن خالصةِ الاهواءِ يكشفُ للانسانُ عن حرمتها و شآمتها على الانسان بما هو انسان، و لذلك ختمت بقوله: «ذلكم وصّاكم به لعلّكم تعقلون» الميزان، ج7، ص379
59. بقره، 170 و171
60. روم، 32
61. ترجمه الميزان، ج16، ص273
62. الميزان، ج16، ص182
63. الميزان، ج16، ص188
64. مائده، 103
65. بقره، 75
66. الميزان، ج6، ص158
67. «والهكُم اِلهٌ واحدٌ لا الهَ الاّ هو الرَّحمنُ الرَّحيم \* اِنّ في خَلقِ السَّمواتِ والارضِ و اختلافُ اللّيلِ والنّهارِ و الفُلكِ الّتي تجري فىِ البحرِ بِما ينفعُ النّاسِ و ما اَنزلَ اللّهُ مِن السَّماء مِن ماءِ فاَحيا بِه الارضَ بَعد مَوتها و بَثَّ فيها مِن كلِّ دابّة و تصريفِ الرّياحِ و السَّحابِ المسخّر بينَ السَّماءِ والارضِ لايات لقوم يعقلونَ» بقره: 163ـ 164
68. بقره،164
69. ترجمه الميزان، ج1، ص596-597
70. عنكبوت، 43
71. عنكبوت، 43، ترجمه الهي قمشه اي
72. الميزان، ج16، ص132
73. ترجمه الميزان، ج16، ص196
74. أنوار التنزيل و أسرار التأويل‏، ج‏4، ص196
75. تفسير القرآن العظيم( ابن كثير)، ج6، ص253
76. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم‏، ج‏10، ص 367
77. طنطاوى سيد محمد، التفسير الوسيط للقرآن الكريم‏، بي جا، بي تا، ج3، ص387
78. آل عمران، 7
79. عروسى حويزى عبد على بن جمعه‏، تفسير نور الثقلين‏، قم‏: انتشارات اسماعيليان،1415ق‏.‏ ج1، ص313
80. رک: الميزان في تفسير القرآن، ج‏5، ص 139-140؛ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم‏، ج3، ص190؛ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج‏1، ص 590
81. ترجمه الميزان، ج16، ص196
82. مائده، 103
83. بقره، 75
84. بقره: 170
85. زمخشرى، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل،‏ بيروت‏: دار الكتاب العربَي‏،1407ق‏.،ج1، ص213
86. مكارم شيرازى ناصر، تفسير نمونه‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1374ش‏.، ج‏1، ص576
87. تفسير نمونه‏، ج‏1، ص577
88. شريف، ميان محمد، تاريخ فلسفه در اسلام، تهيه و گردآوري و ترجمه فارسي، زيرنظر نصرالله پورجوادي، تهران: نشردانشگاهي،1365، ج2، ص3
89. الحسيني الزبيدي، سيد محمدبن محمد، اتحاف الساده المتقين، مصر،1193، ج1، ص9 به نقل از تاريخ فلسفه در اسلام، ج2، ص3
90. غزالي، محمد، مکاتيب فارسي غزالي، به تصحيح: عباس اقبال آشتياني، کتابخانه سنايي و طهوري، 1363، ص12
91. خواجه غلام السيرين، فلسفه آموزشي اقبال، ترجمه عزيزالدين عثماني، ص73

فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. ابن كثير دمشقى اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمدعلى بيضون‏،1419ق‏.
3. احمد امين،زعماء الاصلاح.
4. الشيخ الكليني،الكافي، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعه الخامسة، طهران: دار الكتب الإسلامية،1363.
5. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم‏، تحقيق على عبدالبارى عطية، بيروت‏: دارالكتب العلميه‏،1415ق‏.
6. بحرانى سيد هاشم‏، البرهان فى تفسير القرآن‏، تهران‏: بنياد بعثت‏،1416 ق‏.
7. بيضاوى عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل‏، بيروت‏: دار احياء التراث العربى‏،1418 ق.
8. زمخشرى، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل،‏ بيروت‏: دار الكتاب العربَي‏،1407ق‏.
9. سيد جمال الدين، العروة الوثقى.
10. شريف، ميان محمد، تاريخ فلسفه در اسلام، تهيه و گردآوري و ترجمه فارسي، زيرنظر نصرالله پورجوادي، تهران: نشردانشگاهي،1365.
11. طباطبايى سيد محمد حسين‏، الميزان فى تفسير القرآن‏، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه‏ى مدرسين حوزه علميه‏،1417ق‏.
12. طبرسى فضل بن حسن‏، مجمع البيان فى تفسير القرآن‏، تهران‏: انتشارات ناصر خسرو،1372ش.‏
13. طنطاوى سيد محمد، التفسير الوسيط للقرآن الكريم‏، بي جا، بي تا.
14. عروسى حويزى عبد على بن جمعه‏، تفسير نور الثقلين‏، قم‏: انتشارات اسماعيليان،1415ق‏.‏
15. غزالي، محمد، مکاتيب فارسي غزالي، به تصحيح: عباس اقبال آشتياني، کتابخانه سنايي و طهوري، 1363.
16. مجله سروش انديشه، سال سوم، شماره10«ويژه احياي فکر ديني».
17. محمد جواد، تفسير الكاشف‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1424 ق‏.
18. مغنيه، محمد جواد، تفسير الكاشف‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1424 ق‏.
19. مكارم شيرازى ناصر، تفسير نمونه‏، تهران‏: دار الكتب الإسلامية،1374ش‏.
20. ويليام چيتيك، «آيا مى‏توان ميراث عقلى اسلامى را احيا كرد؟» ترجمه نرجس جواندل، ويراستاري استادملکيان، مجله نقد و نظر، شماره 19. عنوان اصلي مقاله:

Can the Islamic Intellectual Heritage be Recovered?

1. دانشپژوه دکتري فلسفه؛ استاد همکار جامعه المصطفي العالمیه، واحد گرگان. [↑](#footnote-ref-1)